

Conceptualizing the Strategic Rationality of Leadership in the Development Process: Lessons from the Asian Experience

Fariborz Arghavani Pirsalami¹  & Siroos Bonyadi² 

DOI: [10.48308/piaj.2025.240413.1710](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240413.1710) Received: 2025/6/14 Accepted: 2025/9/6

Original Article

Extended Abstract

Introduction: After World War II, growth and development became essential goals for every country. Understanding the reasons behind these transformations, as well as uncovering the secrets of national growth, development, and progress, is therefore of undeniable importance. Development and leadership are so closely intertwined that it is difficult to imagine a human community or a government functioning without leadership. When we think of leadership, our minds often turn to those at the helm of organizations, groups, or governments—figures capable of initiating significant change. Thus, explaining the development and progress of nations is inconceivable without recognizing the role of leaders and their *strategic rationality*, which often emerged in the midst of challenging circumstances. With this in mind, the purpose of this article is to address the following question: By considering the role of leaders in the development process of various countries—particularly those in East Asia—can the concept of the *strategic rationality of leadership* be used to explain their development? If so, what are the key components of this strategic rationality? This article examines the hypothesis that much of the development observed in numerous countries, especially in East Asia over the past half-century, can be attributed to the strategic rationality exercised by their leaders.

Method: To test this hypothesis, the article identifies indicators of strategic rationality in leadership through the analysis and interpretation of speeches, biographies, policy documents, and other materials related to political leaders. By studying these sources, the research seeks to define and categorize the main components of strategic rationality.

1. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran (Corresponding Author). farghavani@shirazu.ac.ir

2. Ph D Candidate in Political Science, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran. Siroosbonyadi70@gmail.com



ty in leadership as a crucial concept for understanding the development trajectories of these nations.

Results and Discussion: The development experiences of many countries over recent decades—particularly in East Asia—reveal a striking pattern: despite their distinct cultural, political, and historical contexts, the decisive factor in their progress has been the role of leadership. The development of each of these nations is closely tied to the names of their political leaders.

The common thread across these cases is the presence of leaders who cleared the path toward development by adopting appropriate and forward-looking policies. The findings of this research suggest that the rapid development of East Asian countries is largely attributable to leaders who, through their *strategic rationality*, guided their nations toward progress. Strategic rationality can be characterized by several indicators, including: balancing limited and unlimited imagination, political tragic thinking, building and maintaining trust, drawing on valid theoretical frameworks, prioritizing issues effectively, matching problems with appropriate solutions, cultivating a strong sense of responsibility, grounding policies in reality, pragmatism, and establishing self-correcting mechanisms.

Conclusion: The secret to success—and the central characteristic of these leaders—can be captured in the concept of *strategic leadership rationality*. Reflecting on the role of leadership in the developmental paths of East Asian countries compels us to conceptualize this idea scientifically and practically by identifying and interpreting its key indicators. Although strategic leadership rationality should not be viewed as confined to the indicators presented here, it nonetheless provides a valuable starting point. It offers contemporary leaders an opportunity to learn from the experiences of their successful counterparts while also opening the door to further academic debate and refinement of this concept.

Keywords: Rationality, Leadership, Strategic Rationality, Development, Asia.

Citation: Arghavani Pirsalami, Fariborz & Bonyadi, Siroos. 2025. Conceptualizing the Strategic Rationality of Leadership in the Development Process: Lessons from the Asian Experience, Political and International Approaches, Autumn, Vol 17, No 3, PP 43-64.



مفهوم سازی عقلانیت استراتژیک رهبری در فرایند توسعه؛ آموزه های برآمده از تجربه آسیا

فریبرز ارغوانی پیرسلامی^۱ و سیروس بنیادی^۲

DOI: [10.48308/piaj.2025.240413.1710](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240413.1710)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۱۵

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: از بعد از جنگ جهانی دوم، رشد و توسعه از اهداف ضروری و حیاتی هر کشوری محسوب می شود. از این رو، فهم دلایل و بازشناسی رموز رشد، توسعه و پیشرفت کشورها حائز اهمیت فروان است. در این بین، توسعه و رهبری چنان به هم گره خورده اند که بدن شک دشوار است یک گروه انسانی یا حتی حکومتی را بدون رهبر تصور کرد. پس هنگامی که از رهبری صحبت می شود، معمولاً فکر متوجه کسانی می شود که در رأس یک سازمان، گروه و یا حکومت قرار دارند؛ زیرا این رهبران هستند که می توانند تغییرات بزرگ را رقم بزنند. از این جهت شناخت دلایل توسعه و پیشرفت کشورها بدون توجه به نقش رهبران و عقلانیت استراتژیک آنها که خود را در دل شرایط بغرنج نشان می دهد، غیرقابل تصور است. هدف این مقاله پاسخ به این سؤال است که با مدنظر قرار دادن نقش رهبران در روند توسعه کشورهای مختلف، خصوصاً کشورهای شرق آسیا، آیا می توان به مفهومی از عقلانیت استراتژیک رهبری برای تبیین توسعه کشورها استفاده کرد؟ اگر جواب مثبت است، این عقلانیت استراتژیک رهبری از چه مولفه هایی برخوردار است؟ مقاله این فرضیه را مورد بررسی قرار می دهد که توسعه ای که حداقل در نیم قرن اخیر در بسیاری از کشورها، از جمله در شرق آسیا رخ داده، مرهون و مدیون عقلانیت استراتژیک رهبران این کشورها بوده است.

روش: در راستای بررسی این فرضیه، در این مقاله، تلاش شده شاخص های عقلانیت استراتژیک رهبری از طریق تحلیل و تفسیر محتوای سخنرانی ها، زندگی نامه ها، اسناد و دیگر آثار مرتبط با رهبران استخراج شود. با مطالعه این متون، سعی بر آن است تا مولفه های اصلی مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری به عنوان مفهوم کلیدی در رازگشایی از معمای توسعه این کشورها، تا حد امکان شناسایی و شاخص سازی شود.

۱. دانشیار روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول). farghavani@shirazu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. Siroosbonyadi70@gmail.com



یافته‌ها: با عطف نظر به تجارب توسعه برخی کشورها در طول چند دهه اخیر، خصوصاً تجربه توسعه کشورهای شرق آسیا، باوجود مسیرهای متفاوت توسعه و حتی تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی و تاریخی، آنچه بیشتر از همه جلب توجه می‌کند، نقش رهبران این کشورها در توسعه و پیشرفت کشورهاشان است. این نقش چنان پررنگ و بااهمیت است که اصولاً توسعه هر یک از این کشورها، با نام یک رهبری سیاسی پیوند خورده است. لذا فصل مشترک و پایه ثابت تمام این کشورها برای توسعه، وجود رهبرانی است که توانسته‌اند با درپیش گرفتن سیاست‌های مناسب، مسیر توسعه خود را هموار کنند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تجربه‌های اخیر توسعه در خصوصاً کشورهای شرق آسیا، مرهون رهبرانی است که به لطف عقلانیت استراتژیک خود، زمینه‌ساز توسعه شده‌اند؛ عقلانیتی استراتژیک که می‌توان شاخص‌هایی همچون خیال محدود در مقابل خیال نامحدود، تراژیک اندیشی سیاسی، ایجاد اعتماد، استفاده از نظریات معتبر، اولویت‌بندی مسائل، متناسب‌سازی مسئله با راهکار، احساس مسئولیت، تکیه بر واقعیت چراغ راهنمای سیاست، عمل‌گرایی و ایجاد سازوکارهای خود اصلاح‌کننده را برای آن برشمرد.

نتیجه‌گیری: رمز موفقیت و شاخص کلیدی این رهبران را می‌توان در مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری خلاصه کرد. اگر نقش رهبران در مسیر توسعه کشورهای شرق آسیا مورد توجه قرار گیرد، برای مفهوم‌سازی از عقلانیت استراتژیک رهبری، ناگزیر باید به توضیح و تفسیر علمی و عملی شاخص‌ها و مولفه‌های آن پرداخته شود. هرچند نمی‌توان عقلانیت استراتژیک رهبری را محدود به این ویژگی‌ها و شاخص‌ها دانست اما، هم می‌تواند نقطه شروعی برای رهبران، جهت یادگیری از تجربه دیگر هم‌تایان موفق خود باشد و هم سرآغازی برای بحث‌های آکادمیک بیشتر در باب این مفهوم.

واژگان کلیدی: عقلانیت، رهبری، عقلانیت استراتژیک، توسعه، آسیا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناددهی: ارغوانی پیرسلامی، فریرز و بنیادی، سیروس. ۱۴۰۴. مفهوم‌سازی عقلانیت استراتژیک رهبری در فرایند توسعه؛ آموزه‌های برآمده از تجربه آسیا، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۷، شماره ۳، ۶۴-۴۳.



۱. مقدمه

بعد از جنگ جهانی دوم، رشد و توسعه از اهداف ضروری و حیاتی هر کشوری محسوب می‌شد. ورود به این رقابت خصوصاً از دهه ۱۹۹۰ دارای حساسیت و اهمیت بیشتری شده و پیش‌بینی می‌شود که در قرن بیست و یکم با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های افزون‌تری همراه باشد. امروزه برعکس گذشته نه‌چندان دور، صرف تأمین حداقلی از امنیت توسط حکومت‌ها، مشروعیت و دوام آن‌ها را تضمین نمی‌کند. بلکه آن‌ها اگر قصد ادامه حیات دارند، فراتر از تأمین امنیت و حداقل امکانات مورد نیاز جامعه، نیاز به هدایت کشور در مسیر توسعه دارند. ازاین‌رو، فهم دلایل و بازشناسی رموز رشد، توسعه و پیشرفت کشورها حائز اهمیت فراوان است. این چرخه رشد و توسعه برای کشورها، دارای بازه‌های زمانی متفاوتی بوده است.

در موج اول، کشورهای ژاپن و آلمان قرار داشتند. آن‌ها پس از خرابی‌ها و ویرانی‌های گسترده حاصل از جنگ جهانی دوم، با برخورداری از نخبگان سیاسی کارآمد، مسیر سخت رشد و توسعه را با سرعت طی کردند. در موج دوم رشد و توسعه، چهار کشور کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و هنگ‌کنگ قرار داشتند. این کشورها در دهه ۱۹۷۰ بیره‌ای آسیا و پیشگامان توسعه و پیشرفت قلمداد شدند. موج سوم را کشورهای چین و مالزی از دهه ۱۹۸۰ شروع کردند و سپس کشورهای هند و برزیل از دهه ۱۹۹۰ این روند را ادامه دادند که هر یک از آن‌ها نیز عملکرد مناسبی داشتند. در موج چهارم، کشورهایی همچون مکزیک، اندونزی و ترکیه از دهه ۲۰۰۰ تلاش‌های گسترده‌ای به عمل آوردند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در هر دوره یک یا چند کشور در «چرخه توسعه و پیشرفت» قرار گرفته‌اند و مدارهای مختلف و گوناگون آن را با سرعت طی کرده‌اند. آنچه بیش از همه در این موج‌های توسعه؛ خصوصاً موج‌های دوم و سوم، به چشم می‌خورد، نقش رهبران این کشورها در رشد و توسعه بود؛ رهبرانی که در این بزن‌گاه حساس تاریخی، یک‌تنه بار مسئولیت کشور خود را به دوش کشیدند و با در پیش گرفتن سیاست‌های مناسب، هدایت‌گر آن به سمت توسعه بودند. به گونه‌ای که عموماً توسعه هر کدام از این کشورها، با نام رهبران آن‌ها گره خورده است.

توسعه و رهبری چنان به هم گره خورده‌اند که دشوار است یک گروه انسانی یا حتی حکومتی را بدون رهبر تصور کرد؛ چه می‌خواهد یک گروه ساده قدیمی باشد تا برسد به موجودیت‌های سازمانی و حکومت‌های مدرن. ازاین‌جهت شناخت دلایل توسعه و پیشرفت این کشورها بی‌شک بدون توجه به نقش رهبران و عقلانیت استراتژیک آن‌ها که خود را در دل شرایط بغرنج نشان دادند، غیرقابل تصور است. به عبارتی دیگر، گاهی رشد و توسعه کشورها، «تنها به نحوه تفکر افراد بالایی وابسته است». این رهبران البته مختص یک کشور یا یک نوع حکومت هم نیستند؛ از اتخاذ عقلانیت استراتژیک آن‌ها در پایه‌گذاری حکومت‌های دموکراتیکی چون آمریکا گرفته تا نقش آن‌ها در توسعه و پیشرفت کشورهای اقتدارگرای جنوب شرق آسیا. پس در هیچ قالبی نمی‌توان منکر نقش رهبران در توسعه این کشورها بود. این رهبران‌اند که عموماً تحولات مهم توسط آن‌ها شکل می‌گیرد و با عقلانیت استراتژیک خود، مسیر توسعه یک کشور را فراهم می‌کنند یا با پافشاری بر سیاست‌های غیرعقلانی، یک کشور را به درون بحران‌ها سوق می‌دهند.

هدف این مقاله پاسخ به این سؤال است که با مدنظر قرار دادن نقش رهبران در روند توسعه کشورهای مختلف، خصوصاً کشورهای شرق آسیا، آیا می توان به مفهومی از عقلانیت استراتژیک رهبری برای تبیین توسعه این کشورها استفاده کرد؟ اگر جواب مثبت است، این عقلانیت استراتژیک رهبری از چه مؤلفه هایی برخوردار است؟ این مقاله با روش توصیفی -تبیینی و تحلیل محتوای متون و سخنرانی ها این فرضیه را مورد بررسی قرار می دهد که توسعه ای که حداقل در نیم قرن اخیر در بسیاری از کشورها، از جمله کشورهای شرق آسیا رخ داده است، مرهون و مدیون عقلانیت استراتژیک رهبران این کشورها بود که برای این مفهوم می توان شاخص های چون خیال محدود در مقابل خیال نامحدود، تراژیک اندیشی سیاسی، ایجاد اعتماد، استفاده از نظریات معتبر، اولویت بندی مسائل، متناسب سازی مسئله با راهکار، احساس مسئولیت، تکیه بر واقعیت چراغ راهنمای سیاست، عمل گرایی و ایجاد مکانیزم های خود اصلاح کننده را برای آن برشمرد.

در راستای بررسی این فرضیه، در این مقاله تلاش شده شاخص های عقلانیت استراتژیک رهبری از طریق تحلیل و تفسیر محتوای سخنرانی ها، زندگی نامه ها، اسناد و دیگر آثار مرتبط با رهبران استخراج شود. لذا با مطالعه این متون، سعی بر آن است تا مؤلفه های اصلی مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری به عنوان مفهوم کلیدی در رازگشایی از معمای توسعه این کشورها، تا حد امکان شناسایی و شاخص سازی شود. در همین راستا، ابتدا به ضرورت موضوع توسعه و چرایی توجه به نقش رهبری در توسعه پرداخته می شود و سپس با رویکردی نظری به موضوع رهبری و سبک های آن در تحلیل تحولات سیاسی توجه می شود تا ضمن روشن کردن دلایل ناتوانی سبک های رهبری در تبیین توسعه، ضرورت ایجاد مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری در تحلیل توسعه، زمینه چینی شود. در بخش پایانی نیز به مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری و شاخص ها و مؤلفه های آن در روند توسعه خواهیم پرداخت.

۲. ادبیات پژوهش

در ارتباط با رهبری و نقش آن در تحولات سیاسی، کتاب هنری کسینجر (۲۰۲۲): رهبری؛ شش راهبرد جهانی^۱ قابل توجه و تأمل است. این کتاب، رهبری شش تن از رهبران موفق دنیا که عمدتاً هم اروپایی هستند، از بعد شخصیتی و روانشناسی سیاسی تحلیل می کند: رهبرانی چون کونراد آدناور، انور سادات، ریچارد نیکسون، شارل دوگل، لی کوان یو^۲ و مارگارت تاچر. کسینجر بر این باور است که همه این رهبران در دوران حضورشان در قدرت، با وجود محدودیت ها و تنگناهایی که داشتند، به واسطه شخصیت قوی خود، توانستند کشور خود را از مشکلات بزرگی که با آن ها مواجه بودند، به سلامت عبور دهند. این کتاب از جهت بررسی نقش رهبران سیاسی، حاوی درس های بسیاری برای سیاستمداران است ولی تمرکز آن بر روی صرف روانشناسی سیاسی وجه ممیزه آن از رویکرد مقاله حاضر است.

کیث گرینت^(۱۴۰۰) نیز در کتاب خود، رهبری؛ درآمدی خیلی کوتاه، سعی می کند تا از میان تعاریف مختلف، تعریفی مختصر از رهبری ارائه دهد و در نهایت به تقسیم بندی آن ها دست بزند، کاری که به خوبی از عهده آن برآمده است. وی در ابتدا به تاریخچه رهبری و تعابیر مختلف آن می پردازد و سپس

1. Leadership: Six Studies in World Strategy
2. Lee Kuan Yew

انواع رهبری را از هم متمایز می‌کند و در نهایت نقش و اهمیت آن‌ها را در جوامع معاصر برجسته می‌کند. فرد آی. گریشتاین^(۲۰۰۹)، در کتابی با عنوان تفاوت ریاست جمهوری؛ سبک رهبری از فرانکلین روزولت تا باراک اوباما^۱، به موضوع رهبری سیاسی در آمریکا می‌پردازد. او در این اثر سعی دارد تا بفهمد که چرا برخی از روسای جمهور در آمریکا از بقیه آن‌ها موفق‌تر بوده‌اند. این نکته وی را به سمت تشخیص خصوصياتی سوق داد که با موفقیت آن‌ها ارتباط نزدیکی دارند. باین حال، وی نیز چهارچوب مشخصی برای اقدام سیاسی تعیین نکرده‌اند.

در نقد این آثار باید اشاره کرد که اگرچه این آثار به فهم و درک از رهبران و نقش آن‌ها در توسعه جوامع مختلف کمک می‌کنند، ولی کاستی‌هایی هم دارند. این آثار یا عمدتاً به روانشناسی شخصیتی رهبران پرداخته‌اند، بدون اینکه به تصمیم‌های کلیدی این رهبران یا ویژگی‌های مشترک آن‌ها و نقشی که در توسعه کشورهایشان داشتند، پردازند یا اینکه بدون ایجاد چهارچوب نظری و فکری، صرفاً تاریخی از نحوه اقدام و عمل برخی از رهبران در روند توسعه کشورهایشان را روایت کرده‌اند.

آنچه این مقاله را از آثار مشابه متمایز می‌کند، نخست، برجسته کردن نقش و جایگاه رهبران در فرایند توسعه و دلایل وجود این خلاء در نظریات توسعه است؛ دوم، تبیین مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری است که این امر خود مستلزم تبیینی نو از عقلانیت و همچنین بررسی سبک‌های رهبری و نقاط ضعف و قوت آن‌هاست؛ چیزی که در نظریات توسعه کمتر به آن پرداخته‌اند و در نهایت شناسایی شاخص‌ها و مؤلفه‌های تبیین‌کننده توسعه تعدادی از این کشورها تحت مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری است که می‌تواند فراتر از روانشناسی سیاسی رهبری، هم شناسایی و شاخص‌گذاری شود و هم مورد کاربست قرار گیرد.

۳. چالش توسعه و توسعه‌یافتگی در عصر جهانی‌شدن

دستیابی به رشد اقتصادی، توسعه و پیشرفت در قرن بیست و یکم، یکی از مباحث تعیین‌کننده و بنیادی برای نخبگان سیاسی در جوامع مختلف محسوب می‌شود. مشاجره عمده‌ای که در زمینه مسائل توسعه وجود دارد نیز عمدتاً بر سر تأیید و رد یکی از این دو نظریه است: اینکه آیا یگانه راه توسعه، همان مسیر غربی یا لیبرال توسعه است یا اینکه همچون پست‌مدرن‌ها، بر این باور پای فشرد که به تعداد کشورها، راه‌های رسیدن به توسعه وجود دارد و توسعه چیزی نیست که بتوان از دیگران آموخت. لذا هر کشوری باید مسیر خاص خود بی‌یابد. در مقابل این دو دیدگاه، البته که راه سومی هم وجود دارد؛ دیدگاهی که می‌توان از آن به دیدگاه دیالکتیک تاریخی نام برد.

رویکردی واقع‌گرایانه‌تر که معتقد است، برای توسعه نه می‌توان کورکورانه و بدون توجه به شرایط جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی، مسیر غربی توسعه را پیمود و نه می‌توان بی‌نیاز از تجربه و دستاوردهای دیگر کشورها، طرحی نو در توسعه انداخت. لذا در این دیدگاه اگرچه اعتقاد بر این است که هر کشوری برای توسعه باید تا حد امکان، استراتژی مخصوص به خود را طراحی کند، اما این برنامه و استراتژی، با کسب تجربه از دیگر کشورها، می‌تواند کوتاه‌تر و سریع‌تر شود، زیرا پیچیدگی روزافزون

تغییرات محیطی که طی دهه های اخیر به وقوع پیوسته، باعث شده تا مباحث رشد و توسعه کشورها پیچیده تر و دشوارتر شود. از همین رو تعداد کمی از ملت ها در طول چند دهه اخیر توانسته اند معمای توسعه را حل کنند.

کشورهای جنوب شرق آسیا از معدود کشورهایی بوده اند که در همین برهه و با همین روش دیالکتیکی در توسعه اقتصادی متخصص شدند و داستان آن ها حرف های زیادی برای گفتن به دیگران در مورد پیش نیازها و دام های تبدیل یک جامعه سنتی به یک کشور مدرن دارد (Paine, 2017: 2). به گونه ای که بل^۱ (۲۰۱۴) استدلال می کند، امروزه سیستم سیاسی در برخی کشورهای شرق آسیا از جمله چین و سنگاپور، یک شایسته سالاری رقابتی است که ادعای مشروعیت بیشتری نسبت به سیستم های غربی «یک نفر یک رأی» دارد؛ جایی که رأی دهندگان کوتاه فکر فریب وعده های پوچ جویندگان قدرت خودشیفته را می خورند. این نوع از توسعه که توجه بسیاری از کشورها را به خود جلب کرده و از طرف دیگر توانسته به واسطه ایجاد پیشرفت های سریع در این کشور، به عنوان الگویی جدید از توسعه مطرح شود، واجد ویژگی ها و خصوصیات بسیاری است که هم درس آموز است و هم چراغ راهنما.

یکی از ویژگی های برجسته و درعین حال مغفول آن، بی توجهی به نقش رهبران و تصمیمات عقلانی آنهاست؛ به گونه ای که گاهی می توان تفاوت این کشورها با هم تایان خود و حتی گذشته تاریک خود این کشورها را صرفاً به نوع رهبری آنها فروکاست. تجربه توسعه این کشورها حکایت از این دارد که هیچ نظامی دوام نمی آورد تا وقتی که یک رهبر، یک نسل را مبهوت و گیج می کند. رهبرانی که توانستند فراتر از خود و مردمشان فکر کنند که چگونه می توان کشوری را به جلو راند. برای مثال، اینکه اجماع پکن توانست به عنوان الگویی از توسعه، توجه ها را به خود جلب کند، به خاطر رشد و توسعه اقتصادی فوق العاده چین، تحت رهبری عاقلانه نخبگان این کشور بود یا اگر سنگاپور و مالزی امروز شبیه کنیا نیست، مرهون نبوغ رهبری چون لی کوان یو و ماهاتیر محمد است. هر چند نمی توان منکر تجربیات متفاوت و تنوعات سیاسی، فرهنگی و قومی این کشورها شد، اما بی شک تجربه این کشورها و نقش عقلانیت استراتژیک رهبران آنها در طی مسیر توسعه می تواند برای کشورهای دیگر از جمله ایران حاوی درس های آموزنده ای باشد.

۴. رهبران و توسعه؛ گذار از سبک های رهبری

در سبک رهبری، هدف تشخیص تأثیر کلی تر انواع صفات شخصیتی هست که در مورد رهبران خاص و یا گروهی از رهبران در ارتباط با محیط و زمینه عمل آنها، کاربرد دارد. این مطالعه بر این فرضیه استوار است که هر رهبر، شخصیتی منحصر به فرد دارد. با این وجود، فرض بر این است که شباهت های کافی بین شخصیت فردی رهبرانی با صفات شخصیتی مشابه وجود دارد که می توان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. بنابراین، این دیدگاه تلاش می کند تا نشان دهد چگونه رهبرانی با سبک کلی رهبری می توانند به طور مشابه با هم رفتار کنند اما نسبت به رهبرانی که سبک رهبری و محیط جداگانه ای دارند، متفاوت عمل

1. Bell

می‌کنند. مطالعات مدرن در زمینه سبک‌های رهبری با کتاب جیمز دیوید باربر (۱۹۷۲) با عنوان شخصیت ریاست جمهوری شروع شد. او چهار نوع از سبک‌های رهبری را شناسایی می‌کند.

الف) رهبری فعال و مثبت‌گرا؛ دارای عزت‌نفس بالایی بوده و بسیار سازنده است. ب) رهبری فعال منفی‌گرا؛ بلندپرواز بوده، اما پاداش‌های عاطفی کمی را برای این تلاش‌ها دریافت می‌کند و عملکرد او همواره تهاجمی است. ج) رهبری منفعل مثبت‌گرا؛ بی‌ادعا بوده، اما امیدوار به کسب محبت و علاقه است. د) رهبری منفعل منفی‌گرا؛ تمایل به عقب‌نشینی داشته و احساس غیرمفید بودن دارد (Barber, 1972: 12-13). جیمز، م. برنز از نخستین نظریه‌پردازان رهبری نیز از دو گونه رهبری یاد می‌کند. رهبری تحول‌آفرین یا دگرگون‌ساز^۱ همان‌گونه که از نامش پیداست، به دنبال تحول در جامعه است. این رهبران با تأکید بر ویژگی‌هایی مثل عدالت و برابری، به دنبال بالا بردن ارزش و جایگاه انسان‌ها هستند (Burns, 1978: 20). رهبری تعامل‌گرا اما نوعی مبادله منابع سازمانی و پاداش در برابر عملکرد است. از دید برنز، چون منابع کمیاب‌اند و قدرت نیز پراکنده است، رهبری تعامل‌گرا، محدود به دامنه است. بنابراین اختیار عمل رهبر محدود است (Burns, 1978: 25-35). دیدگاهی که بعدها برنرد باس^۲ تکمیل کرد. آن‌گونه که باس رهبری دگرگون‌کننده را تعریف می‌کند، یک عنصر انگیزش فکری (گسترش آگاهی پیروان از موقعیت‌ها و چشم‌اندازهای جدید) و توجه انفرادی (ارائه پشتیبانی، آموزش و تجربه‌های رشددهنده به پیروان) را شامل می‌شود (Bass, 1998: 15).

بنابراین یک رهبر می‌تواند بدون اینکه دگرگون‌کننده باشد، کاریزماتیک باشد و برعکس، رهبران دگرگون‌کننده‌ای که به لطف تغییر نیازهای پیروان، ممکن است مورد احترام باقی بمانند، ولی هاله کاریزمای خود را از دست می‌دهند. از سوی دیگر رهبران کاریزماتیک که باورش‌شان می‌شود واقعاً استثنایی هستند ممکن است خودکامه و متعصب شوند و دیگر دگرگون‌کننده به حساب نیایند (نای، ۱۳۸۷: ۱۲۸). رهبران دگرگون‌کننده، نقطه متقابل رهبران تراکنشی‌اند که پیروان خود را با رجوع به منافع شخصی‌شان برمی‌انگیزند. رهبران تراکنشی از رویکردهای مختلف استفاده می‌کنند؛ اما همه بر پاداش، تنبیه و منفعت شخصی استوارند. درحالی که رهبران دگرگون‌کننده، منافع جمعی گروه را مدنظر قرار می‌دهند و درحالی که گروه اول بیشتر به قدرت نرم خود وابسته‌اند، گروه دوم به قدرت سخت خود یعنی تهدید و پاداش وابسته‌اند (Bass, 1998: 12-23). جوزف نای نیز، از عبارت «سبک تراکنشی»، برای مشخص کردن آنچه رهبران با منابع قدرت سخت خود انجام می‌دهند و از عبارت «سبک الهام‌بخش»، برای مشخص کردن رهبری که بیشتر بر منابع قدرت نرم تکیه دارد، استفاده می‌کند. او همچنین واژه «دگرگون‌ساز»^۳ را از جیمز مک گرگور برنز برای اشاره به تأثیر رهبران بر پیروانشان، قرض می‌گیرد و معتقد است «با در نظر گرفتن اهداف رهبران برای تغییر دیدگاه‌های پیروان خود، می‌توانیم واژه برنز، «دگرگون‌ساز» را به کار بگیریم. ما می‌توانیم بر اساس اینکه رهبران چگونه از منابع قدرت سخت و نرم استفاده می‌کنند، سبک‌های آن‌ها را تفکیک کنیم» (نای، ۱۳۸۷: ۱۳۱، ۱۳۳).

1. transformational leadership

2. Bernard Bass

3. Transforming

هنری کسینجر نیز در آخرین کتاب خود (۲۰۲۲)، دو سبک رهبری را از هم متمایز می‌کند؛ رهبر زمامدار و رهبر پیامبرگونه؛ زمامداران دوران‌دیش درک می‌کنند که دو وظیفه اساسی دارند. اول اینکه جامعه خود را با اداره شرایط حفظ کنند، نه اینکه تحت فشار قرار بگیرند. دوم اینکه بینش را با احتیاط تعدیل کنند و حسی از محدودیت در خود ایجاد کنند. این رهبران نه تنها مسئولیت دستاوردهای بهتر که مسئولیت نتایج بد را نیز بر عهده می‌گیرند. آن‌ها بلندپروازانند اما نه انقلابی، در چهارچوب آنچه آن را نقطه‌ای از تاریخ می‌بینند، کار می‌کنند، جامعه خود را پیش می‌برند و هم‌زمان به نهادهای سیاسی و ارزش‌های بنیادی خود همچون میراثی می‌نگرند که باید به نسل‌های آینده منتقل شود (کسینجر، ۱۴۰۲: ۲۸).

رهبران نوع دوم، رهبران بینش‌مند یا پیامبرگونه هستند که با نهادهای موجود، بیشتر همچون ضروریات رفتار می‌کنند تا به مثابه ممکنات. رهبران پیامبرگونه به رؤیاهای متعالی خود به عنوان دلیلی بر حقانیت خود تمسک می‌کنند. آن‌ها مشتاق بومی سفیدند تا طرح‌های خود را روی آن بکشند و پاک کردن گذشته از گنجینه‌هایش (کسینجر، ۱۴۰۲: ۲۹). کسانی نیز مانند کریستین بفهر^۱ و چالز کرلاک رهبری ایدئال را با نوعی تفکر استراتژیک پیوند می‌زنند که سه قابلیت دارد. الف) توانایی به تصویر کشیدن آینده^۲. ب) استفاده ماهرانه از نظریه^۳ و ج) قضاوت تأمل (Kulak, 1999: 20-31). درست است که این سبک‌های رهبری، تلاشی است برای بررسی علمی نقش رهبران در توسعه؛ چه توسعه سیاسی و چه سازمانی اما می‌توان نقدهای جدی را به آن وارد کرد.

نقدها: در مورد سبک‌های رهبری نقدهای جدی را می‌توان وارد دانست. نخست این که سبک‌های رهبری عموماً توصیفی پسینی هستند تا تبیینی پیشینی؛ بدین معنا که در سبک رهبری، بیشتر توصیفی از ویژگی‌های رهبران صورت می‌گیرد که به درجه رهبری رسیدند و کارهای بزرگ انجام داده‌اند، درحالی که در پیشبرد سیاست، الگویی از رهبری مد نظر است که به صورت پیشینی الگویی از رهبری را ارائه دهد. دوم در مقوله رهبری، کمبود امر عقلانی به عنوان وجه اصلی سیاست مورد توجه قرار می‌گیرد؛ فرایندی ذهنی برای درک و تسلط بر واقعیت که هرچند ممکن است از نظر محتوا گاه‌ها متفاوت باشند ولی برای فهم منطقی دنیای نامطمئن (سیاست) لازم است. این فرایندها با تسلط و درک درست واقعیت، تلاش دارند تا ادراکات جزئی را بزدایند و آن‌ها را در قالب قواعد معنا بیاورند و به این ترتیب درک پذیرشان کنند (Mearsheimer, 2023: 21-22). پس در تبیین رهبری به ناگزیر، عقلانیت مطرح می‌شود.

سوم، عموم تعریف‌ها و سبک‌های رهبری، همان‌طور که مشاهده شد، متأثر از روانشناسی سیاسی رهبران است؛ به این معنا که بر ویژگی‌های شخصیتی خوب و انسانی رهبران تأکید می‌شود. درحالی که برای یک زمامدار کافی نیست که خوبی‌ها را بشناسد، بلکه باید قادر به ایجاد خوبی‌ها باشد. کسی که می‌داند چه باید کرد اما از انجام آنچه باید کرد عاجز است، مسلماً شکست خواهد خورد. یک زمامدار بزرگ سیاسی باید بداند چه چیز خوب است و درعین حال، قابلیت اجرای آن را هم داشته باشد (نیکسون، ۱۳۷۱: ۱۷). پس وقتی درباره رهبران قضاوت می‌کنیم، مسئله اصلی درباره صفات و خصوصیات آن‌ها،

1. Christin Behfar.

2. Envision the Future.

3. The Sophisticated Use of Theory.

این نیست که بدانیم آن‌ها خوشایند یا ناخوشایند هستند، بلکه باید ببینیم که آن‌ها مفید هستند یا نه. مکر و حيله، تفاخر و خودنمایی و کتمان ممکن است عادات مذمومی در موارد دیگر باشند و حال آنکه این صفات برای یک رهبر ممکن است جزو واجبات باشد (نیکسون، ۱۳۷۱: ۴۴۴).

نقد دیگر به این رویکردها، به بحث عقلانیت مربوط می‌شود. عقلانیت از آن جهت مهم است که بر اساس نتایج حاصل از تحقیقات بسیار در کشورهای مختلف، توسعه‌فرآیندی است که ضرورتاً در بستر عقلانیت رشد می‌کند و برای تحقق آن نیاز به نمود عینی عقلانیت است (افتخاری، ۱۳۷۸: ۳۵). متفکران بزرگی چون کارل مارکس، ماکس وبر و حتی گیدنز، در بحث عدم توسعه کشورهای جهان سوم، بر روی عدم وجود عقلانیت در این کشورها اشتراک دارند و با وجود اختلاف در عوامل و زمینه‌های عدم رشد عقلانیت در شرق، بر نبود آن در جوامع شرقی به دلایل خاص این کشورها، اتفاق نظر دارند (مارکس، ۱۳۸۵: ۳۳۷، سیف، ۱۳۸۰: ۱۴۲). به راحتی می‌توان دید که در اینجا عقلانیت، با رجوع به نتایج قضاوت شده است. از این منظر، سیاستی را می‌توان عقلانی دانست که موفق است و وقتی سیاستی نتیجه‌ای ندارد، غیرعقلانی است (Gigerenzer, 2021: 3547-3564). با این تفسیر، توسعه‌نیافتگی برخی کشورها به دلیل غیرعقلانی بودن آن‌هاست و برعکس. در حالی که عقلانیت، چیزی است که بیشتر به فرایند تصمیم مربوط است تا نتایج و این نوع عقلانیت را می‌توان حتی در بدوی‌ترین انسان‌ها مشاهده کرد. با این نقدها، به نظر می‌رسد که به جای اصرار بر قالب‌بندی رهبران در سبک یا چهارچوبی خاص، می‌توان ویژگی‌های کلی و برجسته آن‌ها را استخراج و تحت عنوان عقلانیت استراتژیک رهبری، مفهوم‌پردازی کرد.

۵. عقلانیت استراتژیک رهبری در کانون توسعه: مؤلفه‌ها و شاخص‌ها

نگاهی کلی به رهبری و سبک‌های آن، حاکی از این است که اگر پاره‌ای از تعاریف از رهبری را با کمی مسامحه تعدیل کرد، این نتیجه حاصل می‌شود که رهبران، آن‌هایی هستند که منابع، انتخاب‌ها، شرایط و شایستگی‌شان، آن‌ها را در موقعیت برتری نسبت به رقبایشان قرار می‌دهد. آن‌ها به منابع کمیاب دسترسی دارند و قادرند دست به انتخاب و تغییر بزنند و قواعد قابل فهمی از بازی را شکل دهند (Ku-lak, 1999: 20-31). این رهبران چه در حکومت‌های دموکراتیک و چه حکومت‌های اقتدارگرا در بزنگاه می‌توانند کشوری، سازمانی یا نهادی را به اوج برسانند و یا برعکس، به سمت فروپاشی هدایت کنند. عقلانیت استراتژیک رهبری تلاشی است تا با برشمردن برخی از مؤلفه‌های کلیدی رهبران، گامی در جهت نگاهی چهارچوب‌مند به رهبری بردارد؛ نظریه‌ای که ادعای کامل بودن ندارد ولی تلاش دارد تا از بین انواع مختلف نظریات و سبک‌های رهبری، شاخص‌های ملموسی و محسوسی را به دست دهد که مبانی ساده‌ای برای قضاوت و معیاری عملی برای فهم رهبران را به ما می‌دهد.

- خیال محدود و خیال نامحدود: اولین ویژگی‌ای که به نظر می‌رسد عقلانیت استراتژیک رهبری باید مدنظر قرار دهد، توجه به مقوله انسان و نوع نگاه به انسان است. ریشه این موضوع را می‌توان در نگاه ذهنی و تفسیری رهبری یافت. در خیال تراژیک یا آنچه توماس ساوول در کتاب ستیز خیالات^۱،

1. Thomas Sowell
2. A Conflict of Vision

خیال محدود می‌خواند، انسان‌ها ذاتاً اسیر محدودیت در معرفت، خرد و فضیلت‌اند و هر آرایش اجتماعی و سیاسی باید این محدودیت‌ها را در نظر بگیرد. در خیال تراژیک، احساسات اخلاقی ما هرچقدر هم که نیکوکار باشیم بر بستری از خودخواهی بنا شده است. این خودخواهی نه شقاوت یا تهاجم یک روان‌پریش، که دغدغه‌ای برای تأمین رفاه ما است. همان‌گونه که جیمز مدیسون اعتقاد داشت، خود همین خطاپذیری انسان و پذیرش آن است که ما چیزی به اسم دولت داریم (Harari, 2024: 139).

لذا می‌توان گفت اولین مشخصه عقلانیت استراتژیک رهبری، نوع نگاه به افراد جامعه است. اینکه این ما قرار است بر انسان‌هایی ناقص و متشکل از گوشت و پوست استخوان رهبری کنیم یا اینکه می‌خواهیم یک انسان مطلوب و محبوب و کامل بسازیم (میلانی، ۱۴۰۲: ۸۲) و بعد بر آن‌ها حکومت کنیم؟ تفاوت رهبری‌ای مثل مائو و دنگ شیائوپینگ در چین، از تفاوت در همین نگاه شروع شد. یک‌طرف رهبری که می‌خواست انسان‌هایی مطابق با اصول و آرمان‌های خود بسازد، لذا با خوش‌طینتی، دست به انقلاب فرهنگی می‌زند تا بهشتی کشاورزی بسازد ولی به‌زودی به قساوتی واقعی تبدیل شد (مک میلان، ۱۴۰۲: ۴۲). پس نکته اصلی در خیال محدود، پذیرش این نکته توسط رهبر است که انسان‌هایی که بر آن‌ها حکومت می‌کند، انسان‌هایی هستند که بیشتر و پیش‌تر از هر نوع آرمان و ایده‌ئالی، دغدغه معاش و زندگی دارند و انسان‌های اندکی هستند که حاضرند به خاطر وعده‌های آرمانی و دنیای خیالی، از نیازهای امروز خود بگذرند. همین نگاه به سیاست بود که اقتصاد را به اولویت اول رهبران کشورهای شرق آسیا تبدیل کرد.

-تراژیک‌اندیشی سیاسی: به اعتقاد رابرت کاپلان، عقلانیت رهبری، مستلزم نوعی تراژیک‌اندیشی سیاسی است؛ بدین معنی که رهبران بدانند که انتخاب‌های محدودی دارند و درک کنند که در هر موقعیتی چه چیزی ممکن است و چه چیزی ممکن نیست. موضوع تراژیک‌اندیشی رهبران، اغلب پذیرش شر کوچک و قبول این امر است که منافع ملی و منافع بشردوستانه اغلب با هم در تضاد می‌افتند و حتی خردمندترین انسان‌دوستان هم نمی‌توانند همیشه بر حق باشند (کاپلان، ۱۴۰۲: ۳۱-۳۲)، زیرا «خیلی کم‌اند چیزهایی که کاملاً خوب یا کاملاً بد هستند. بلکه به‌عکس، تقریباً همه‌چیز، خصوصاً در سیاست، مجموع غیرقابل‌تفکیکی از بد و خوب است و به همین جهت انسان دائماً باید در حال سنجیدن و مقایسه بد و خوبی باشد تا بفهمد کدام می‌چربد» (کندی، ۱۳۴۲: ۱۶۰). سیاست از این منظر می‌شود انتخاب: «کمتر افتضاح‌ترین، از میان گزینه‌های بسیار افتضاح» (دایموند، ۱۳۹۸: ۱۳۳).

این رهبران طیف مقابل همان رهبرانی هستند که با اغماض، تیموتی اسنایدر، از آن‌ها به رهبران تقدیر ازلی-ابدی^۱ یاد می‌کند؛ رهبران تقدیر ازلی و ابدی به‌جای آنکه درباره اصلاحات حرف بزنند، تهدیدها را نشان می‌دهند و به‌جای آنکه آینده‌ای با امکانات و امید ارائه دهند، یک نوع حال ازلی و ابدی با دشمنان مشخص و بحران‌های جعلی نشان می‌دهند (اسنایدر، ۱۴۰۰: ۲۸۲). در همین راستا لی کوان یو معتقد بود: سیاستمدار محبوب بودن به معنای مردمی بودن نیست. یک سیاستمدار باید بین محبوب بودن و برای مردم بودن، دست به انتخاب بزند. اگر شما بخواهید برای مردم کار کنید باید از غیر محبوب بودن

ترسید (The Straits Times, 2015). یا وقتی دنگ در چین حرکت به سمت سرمایه‌داری را آغاز کرد، درواقع سرمایه‌داری را نه یک مسیر ایدئال که صرفاً یک شر کمتر می‌دانست که معتقد بود با این مسیر می‌تواند قدرت را در حزب کمونیست نگه دارد.

-ایجاد اعتماد: اعتماد توقعی است که از دل رفتار منظم، منصفانه، همکارانه و مبتنی بر هنجارهای مشترک اعضا جماعت نشو و نما می‌کند (فوکویاما، ۱۴۰۰: ۴۷). درجه بالای اعتماد، امکان ظهور انواع وسیعی از روابط اجتماعی را فراهم می‌آورد. درحالی‌که افرادی که به هم اعتماد ندارند سرانجام تحت نظامی از قواعد و مقررات رسمی به همکاری با یکدیگر می‌پردازند؛ قواعدی که باید مورد مذاکره، توافق، قانون‌گذاری و گاهی اعمال از طریق قهرآمیز قرار گیرند. این اعتماد بنیاد رهبری است. یک رهبر باید برای اعتمادسازی بر این ویژگی‌های خود بیفزاید: صلاحیت، ارتباط و شخصیت. مردم اشتباهات اتفاقی را می‌بخشند، مخصوصاً اگر ببینند که به‌عنوان یک رهبر در حال رشد کردن هستید، اما آن‌ها به فردی که شخصیت متزلزلی دارد اعتماد نمی‌کنند. در چنین شرایطی حتی اشتباه تصادفی، جبران‌ناپذیر است. رهبران واقعی این حقیقت را می‌دانند (ماکسول، ۱۴۰۱: ۶۱).

از همین روست که دانیل کافمن، فارغ از نوع رژیم سیاسی، ایجاد اعتماد در جامعه را مرهون حکمرانی خوب و مقابله با فساد می‌داند (مقدری، ۱۴۰۰: ۳۵). در اهمیت موضوع اعتماد، همین بس که ماهاتیر محمد، رهبر مالزی آن را جادوی موفقیت و مهم‌ترین عامل عملکرد درخشان خود می‌دانست. به اعتقاد او اگر رهبران با مردم خود روراست باشد و به وعده‌هایی که در جهت رفاه آن‌ها و پیشرفت کشور می‌دهند، عمل کنند، مشکلی برای اداره کشور و پیش بردن برنامه‌هایشان نخواهند داشت.

-داشتن نظریات معتبر: در دنیای نامطمئن سیاست، نظریات معتبر و مشورت بهترین راه برای فهم منطق دنیا و تصمیم‌گیری برای رسیدن به اهداف را فراهم می‌آورند. لذا می‌توان گفت، عقلانیت استراتژیک رهبری، مستلزم داشتن نظریات معتبر است؛ بدین معنی که آرای سیاست‌گذاران کلیدی، طی روندی مشورتی به شکلی موشکافانه بررسی و سپس سیاستی را طبق نظریه‌ای معتبر انتخاب کنند. درحالی‌که سیاست‌گذاران غیرعقلانی، برای مواجهه با شرایط پیرامونشان، از نظریات نامعتبر استفاده می‌کنند و یا نظریه‌ای به کار نمی‌گیرند؛ نظریاتی که نخست، فرضیاتش واقع‌بینانه نیست؛ دوم، سیر روابط علت و معلولی‌اش از نظر منطقی منسجم نباشد و سوم، برای روابط علی‌اش شواهد کافی وجود نداشته باشد یا ادعاهای کلی مطرح کند (مرشایمر و روزاتو، ۱۴۰۲: ۶۷، ۸۵، ۹۴).

وجود نظریات معتبر از این جهت لازم است که نخست، آدمیان در معرض انواع خطاهای شناختی و سوگیری هستند که امکان دارد ما را دچار اشتباه کنند (پینکر؛ ۱۴۰۱ و کانمن و تورسکی؛ ۱۳۹۸ و کانمن؛ ۱۴۰۲)؛ دوم، محدودیت شناختی رهبران نسبت به مسائل باعث می‌شود تا سیاست‌گذاران و رهبران به میان‌برهای ذهنی روی بیاورند، همان‌طور که گرین استاین می‌نویسد: رهبران سیاسی به دلیل اینکه در پردازش اطلاعات با محدودیت روبرو هستند، از چند میان‌بر ذهنی استفاده می‌کنند تا پیچیدگی مسائل را ساده‌سازی و عدم قطعیت را مدیریت کنند (Stein, 2013: 371).

لذا از آنجایی که سیاست‌دنیایی از منظر اطلاعاتی ناقص است، رهبران، چه هنگام مقابله با بحران و چه

هنگام طراحی راهبردهای کلان، همواره باید موقعیت را ارزیابی و بر اساس داده های محدود تصمیم گیری کنند، زیرا دنیای سیاست دنیای عدم قطعیت است و دانش ما در مورد آینده گنگ، پر نوسان و مبهم است (مرشایمر و روزاتو، ۱۴۰۲: ۶۹). در همین راستا ایزابلا (۱۴۰۱)، نحوه فرار چین از شوک درمانی و رشد و توسعه این کشور در دهه ۱۹۸۰ را مرهون نبوغ رهبران این کشور در اتخاذ سیاست های مناسب در چهارچوب نوعی برنامه ریزی دقیق متناسب با شرایط خاص کشور و صبر و حوصله آنها می داند. حتی اصلاحات ژنرال پارک بر توسعه صنایع سنگین و تجویز و ترسیم افق یک میلیارد دلاری برای صادرات در دهه ۱۹۷۰، آن هم برای کشوری که به کمک های آمریکا برای اداره کشور وابسته بود، نشان از اهمیت رهبری در ایجاد یک چهارچوب برای توسعه است.

-اولویت بندی مسائل توسعه: در فرایند توسعه، اصل بر توسعه نامتعادل ساختارهاست. به هیچ صورتی نمی توان روش ها یا سیاست هایی را توجیه کرد که توسعه هماهنگ و هم زمان را در جامعه ممکن کند (عظیمی، ۱۳۹۷: ۲۲۳). لذا عقلانیت استراتژیک رهبری، ایجاب می کند که در توسعه باید اولویت ها مشخص باشد؛ چیزی که تجربه های تاریخی اکثر کشورهای نوظهور صنعتی آن را تأیید می کند؛ برای نمونه در عرصه داخلی ادعای بسیاری از اندیشمندان سیاسی بر این است که توسعه اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی است و کشورهای جهان سومی که فقیر بودند و به سمت دموکراسی رفتند، طی یک دهه به دیکتاتوری تبدیل شدند (به نقل از زکریا، ۱۳۸۴: ۶۳، ۷۷).

این روند در عرصه سیاست خارجی هم صادق است. عقلانیت استراتژیک رهبری ایجاب می کند که رهبران چه در عرصه داخلی و چه روابط خارجی، اولویت را به مسائل اقتصادی و تولید ثروت دهند. چنانکه زکریا (۱۳۹۸) نیز معتقد است، بین دوره ای که کشورها ثروتمند می شوند و دوره ای که در خارج از کشور نفوذ پیدا می کنند، فاصله زمانی وجود دارد (زکریا، ۱۳۹۸: ۱۷). همان چیزی که دیوید لی با این مثل چینی: «قبل از رفتن به مهمانی، تکلیف خانه را تمام کنید» (لی، ۱۴۰۳: ۴۵)، به دفاع از رهبری چین در توسعه اقتصادی این کشور می پردازد و معتقد است که چین قبل از هرگونه ورود به مسائل، باید ابتدا در درون مسائل و مشکلات خود را حل کند و سپس به پشتوانه قدرت و ثروت داخلی، نقش مؤثری در فضای بین المللی ایفا کند. لی حتی پا را از این فراتر می گذارد و تأکید می کند که حتی در ورود به عرصه بین المللی، شما باید اولویت را بر کسب احترام بین المللی در چهارچوب قواعد بین المللی بگذارید. در همین راستا از نظر دنگ، میزان نفوذ و تأثیر یک کشور در عرصه بین المللی با توسعه و رشد اقتصادی تعیین می شود.

-متناسب سازی مسئله با راهکار: همان طور که جرد دایموند اشاره می کند، بحران ها در حالی شکل می گیرند که محیط تغییر کرده و نیازمند پاسخ دیگری از سمت ما است، ولی رفتار تغییر نکرده است (دایموند، ۱۴۰۱: ۲۰). چیزی که پوپر به تعبیری دیگر آن را «منطق موقعیت»-تصحیح رفتار کنشگر متناسب با موقعیت- می داند (ملکی، ۱۳۸۷: ۱۰۸) و کانمن و تورسکی آن را عقلانیت روش شناسی به معنای توانایی متناسب سازی مسئله با راهکارهای حل آن می دانند (Kahneman & Tversky, 1996: 556). از این رو سیاست رهبری باید، فهم درست بحران و تدارک ابزار مناسب با آن باشد. این در حالی است

که جمود فکری در مرحله نخستین، اصول و حدود هر مسئله سیاسی را مشخص می‌کند. در مرحله دوم، وقتی ناهماهنگی و ناکامی پدیدار می‌شود، اصول اولیه بیشتر تصلب می‌یابد. این مرحله‌ای است که اگر فرزاندگی و خردمندی در کار باشد، بازبینی و بازاندیشی و تغییر مسیر هنوز امکان‌پذیر است، اما جمود و تصلب به مایه‌گذاری بیشتر و ضرورت حفظ غرور می‌انجامد و سیاست مبتنی بر خبط و خطا تکثیر می‌یابد و هرچه مایه‌گذاری فزون‌تر و درگیری و غرور بیشتر، دست کشیدن دشوارتر.

در مرحله سوم، پیگیری اقدامات عبث زیان را بیشتر می‌کند (تاکمن، ۱۳۹۴: ۵۰۵). برای نمونه کره جنوبی در دهه ۱۹۶۰ یک کشور فقیر و ویران‌شده پس از جنگ بود که منابع طبیعی محدودی داشت و بازار داخلی آن کوچک بود و برای دستیابی به توسعه اقتصادی، نیاز به یک موتور رشد قوی داشت. ژنرال پارک به‌جای تکیه صرف بر اقتصاد بازار آزاد به سبک غرب (که در آن زمان کره فاقد زیرساخت‌ها و سرمایه لازم بود) یا مدل برنامه‌ریزی متمرکز به سبک کشورهای کمونیستی (که با نظام سیاسی کره همخوانی نداشت)، یک مدل توسعه اقتصادی با محوریت صادرات و با هدایت و مداخله قوی دولت را برگزید (هیونگ ای، ۱۳۹۶: ۵-۱۳). در سنگاپور نیز از آنجایی که برای لی کوان، هدف نهایی بقا و رفاه سنگاپور بود، لذا همچون پزشکی ماهر، برای درمان بیماری‌های مختلف کشورش، بدون تعصب، هر نسخه‌ای را که متناسب بود، تجویز می‌کرد. برای نمونه در مورد مسئله جمعیتی در سنگاپور، بارها و بنا بر مقتضیات زمان، بدون هیچ تردیدی در سیاست‌های خود تجدیدنظر کرد.

۱- احساس مسئولیت: گاهی ساختار سیاسی و ایدئولوژی حاکم، شرایطی را ایجاد می‌کنند که در آن رهبران از عواقب اقداماتشان جدا می‌شوند و در قبال سیاست‌هایشان مصون از جوابگویی هستند و مشکلات کشور را به کارگزاران سیاسی یا تقدیر و سرنوشت نسبت می‌دهند. از همین رو پذیرش مسئولیت، گستاخی و آرمان‌گرایی رهبران را تحت کنترل نگه می‌دارد. رهبران مسئولیت‌پذیر می‌پذیرند که «این خود ما، انسان‌های از گوشت و خون هستیم که باید در قبال هر کاری که می‌کنیم و نمی‌کنیم، احساس مسئولیت کنیم» (هراری، ۱۴۰۱: ۲۲۷). اگر دنیا را نکبت فراگیرد، وظیفه ما است که به دنبال راه‌حل‌ها باشیم؛ چیزی که لازمه آن، خودسنجی صادقانه است (دایموند، ۱۳۹۸: ۷۴).

درواقع عقلانیت استراتژیک رهبران ایجاب می‌کند که در قبال جرائم، فساد، مشکلات اقتصادی، تخریب محیط‌زیست و حتی آنچه خطاهای مدرنیته می‌دانیم، احساس مسئولیت کند و به‌جای نیایش برای معجزات، از خود پرسد که چه کاری باید کند. اگر یک رهبر، مسئولیت ملی و فردی برای اقدام به رفع مشکل را پذیرفت، دست به اقدام خواهد زد. همان‌گونه که دنگ شیائوپینگ اعتقاد داشت: پذیرش مسئولیت جمعی، به این معناست که کسی مسئول نیست. لذا کسی که قدرت دارد باید مسئولیت‌پذیر هم باشد. از همین رو وی، به‌واسطه قدرتی که داشت، یک‌تنه مسئولیت توسعه چین را نیز بر عهده گرفت. در مالزی نیز ماهاتیر محمد به‌جای طفره رفتن از مسئولیت، معتقد بود: «من چون رئیس دولت هستم، پس مسئول هستم» (Wain, 2009: 107). لذا شخصاً مسئولیت توسعه مالزی را با تمام عواقب آن را بر عهده گرفت.

-واقعیت به‌مثابه چراغ راهنمای سیاست: اگر کسی به یک حقیقت مطلق باور داشته باشد که

توسط یک قدرت متعالی عیان شده، نمی تواند به خود اجازه دهد که خطاهایش را بپذیرد، زیرا چنین اعترافی، کل داستان را زیر سؤال می برد. اما برای رهبری که باور دارد که جست و جوی حقیقت توسط همین انسان های جایز الخطا صورت می گیرد، پذیرفتن اشتباهات بخش ذاتی راه است (هراری، ۱۴۰۱: ۲۳۳). چیزی که معمولاً جنبش های یوتوپایی و رهبران ایدئولوژیک دنبال می کنند، نوعی تقدم باور، اصول، معنا یا هر امر متافیزیکی بر دنیایی واقعاً موجود و واقعیت است. درحالی که می توان گفت که عقلانیت رهبری، ایجاب می کند که برای توسعه، تجربه و واقعیت مقدم بر سایر پدیده های فکری باشد (Mirsepasi, 2010).

همان طور که لی کوان یو، به عنوان نمونه ای از رهبری موفق می نویسد: «من هرگز اسیر هیچ رؤیایی نبودم. آنچه من را راهنمایی کرد عقل و واقعیت بود. تیزابی که من برای محک زدن هر نظریه یا دانشی به کار می بردم، این بود که آیا جواب می دهد؟» (کسینجر، ۱۴۰۲: ۴۲۶)؛ یا دنگ وقتی مشاهده کرد برخی سیاست های ایدئولوژیک او در حال تبدیل شدن به فاجعه هستند، از آن ها دست کشید و به سمت سرمایه داری رفت. از همین رو معتقد بود، در برخی حوزه ها چین قادر است از کشورهای کاپیتالیستی بیاموزد. لذا وقتی رهبرانی چون دنگ در چین و لی کوان در سنگاپور، بدون هرگونه قالب های جزم گرایانه، عمل و واقعیت را معیار و ملاک سنجش حقیقت می دانستند، درواقع این نوع عقلانیت را مدنظر داشتند یا تعریف و تمجید دنگ از پیشرفت های سنگاپور و ژاپن و تلاش برای الگوگیری از آن ها، به جای برجسب زدن و تقبیح آن به عنوان «سگ های دوندۀ امپریالیست های آمریکایی»، نشان از توجه وی به واقعیت ها و کنار گذاشتن لنزهای رنگی ایدئولوژیک بود.

- عمل گرایی: پراگماتیسم یا همان عمل گرایی در سیاست به معنای ساده آن، همان کارآمدی است. اینکه یک اندیشه یا ایده و یا حتی نظام سیاسی فارغ از محتوای آن، با نتیجه و سودمندی آن سنجیده می شود (کاپلان، ۱۴۰۲: ۱۲۶). در همین راستا، عقلانیت استراتژیک رهبری ایجاب می کند که رهبر پیش و البته پیش از شعار، به نتایج عملی سیاست های خود توجه کند. همان گونه که الکساندر پوپ می گوید، سه ویژگی اصلی رهبری خوب: عمل کردن، عمل کردن و عمل کردن است. برای همین هشدار می دهد که احمق ها بر سر قالب های حکومت مناظره می کنند و گرنه همان که بهتر کار می کند، مناسب تر است. اصرار دنگ شیائوپینگ، رهبری چینی بر «وزن دیگ ها را نپرسید» و «فقط انجام بده»، نیز مؤید همین مطلب است که درنهایت آنچه مهم است کارایی حکومت است نه برجسب های آن (نیکسون، ۱۳۷۱: ۴۲۱ و کیشور محبوبانی، ۱۴۰۱: ۱۸).

این عمل گرایی را می توان در پیوند با یک حکمرانی خوب و خود اصلاح کننده تفسیر کرد؛ حکمرانی ای که لزوماً در پیوند با دموکراسی نیست یا اقتدارگرایی و هیچ ایدئولوژی سیاسی نیست (تامپسون، ۱۴۰۱: ۱۵۱). از این نظر، درواقع سیاست گذاری ها و تصمیمات یک دولت توسعه گرا، ربط وثیقی با گرایش های عمل گرایانه رهبران، فارغ از ادعاها و شعارهایشان دارد. شاید به همین دلیل است که هم حکومت های دموکراتیک فاسد وجود دارند و هم حکومت های اقتدارگرای کارآمد و سالم. نمونه های آن را می توان در کشورهای شرق آسیا دید که مشروعیت آن ها بیشتر از هر چیز با کارآمدی آن ها گره خورده است.

-نوگرایی گذشته‌نگر: تفکر غالب در میان اندیشمندان شرقی و غربی این است که توسعه را مترادف با غربی شدن می‌دانند. این در حالی است که توسعه الگوی ثابت و مطلق نیست که بتوان در همه‌جا به صورت واحد به کار بست. بخش زیادی از توسعه هر جامعه‌ای بر اساس تجربه خاص همان جامعه و در پرتو کوشش‌هایی است که جهت غلبه بر سنت‌های بازدارنده به عمل می‌آورد یا می‌کوشد سنت‌هایش را با توسعه از نو بیاراید. درحالی که برای نمونه کشورهای چون سنگاپور، چین، مالزی و آلمان رشد کردند، ولی هنوز فرهنگ سنتی و ملی از بین نرفته (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۱۱۱-۱۱۵)، که خود حکایت از این دارد که سنت‌ها و فرهنگ‌ها لزوماً دشمن توسعه نیستند.

در همین راستا مارک تامپسون، تحلیل می‌کند که تجربه کشورهای شرق آسیا، مرهون اتخاذ ارزش‌های کنفوسیوسی بود. به خاطر همین است که به اعتقاد ایشان، حتی رهبری چون لی کوان یو در سنگاپور، با اینکه خود تحصیل کرده و پرورش‌یافته غرب بود، به شدت از سنگاپوری‌ها و چینی‌هایی که در حال از دست دادن ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و میراث‌های آسیایی متمایزشان بودند، وحشت داشت و ارزش‌های آسیایی را نوش‌دارویی برای معضل غربی شدن می‌دانست (تامپسون، ۱۴۰۱: ۱۴۷).

تجربه و رویکردی که دنگ در چین و ماهاتیر محمد در مالزی دنبال کردند. این مسئله البته از این جهت مهم است که ایمان کور و صرف به دولت مدرن و اصرار محض به توسعه و مدرن شدن، بدون توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی کشور، نتیجه‌ای جز فاجعه به بار نخواهد آورد. از این رو بود که دنگ در چین از ابتدا با تکیه بر میراث تاریخی خود به سمت توسعه حرکت کرد. در مالزی نیز ماهاتیر محمد برخلاف آتاتورک به جای درافتادن با اسلام به‌عنوان سنت، از ظرفیت‌های آن جهت رشد و توسعه سنگاپور استفاده کرد. در واقع همین دفاع او از اسلام بود که توانست به او در برابر حزب مخالف کمک کند و قدرت را به دست بگیرد.

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ، نقش حکومت‌ها عمدتاً بر حفظ نظم، تأمین امنیت و ارائه خدمات اولیه متمرکز بوده است. در دنیای معاصر به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، با درک اهمیت توسعه و پیشرفت کشورها، این نقش به‌تدریج متحول شده است. امروزه، حاکمیت در کشورهای مختلف نه‌تنها به‌عنوان اداره‌کنندگان و تأمین‌کنندگان امنیت کشور، بلکه به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان محرکان اصلی توسعه شناخته می‌شوند و مشروعیت آن‌ها به نحو گریزناپذیری در پیوند با توسعه قرار گرفته است.

با عطف نظر به تجربه‌های توسعه برخی کشورها در طول چند دهه اخیر، خصوصاً تجربه توسعه کشورهای شرق آسیا، با وجود مسیرهای متفاوت توسعه و حتی تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی و تاریخی، آنچه بیشتر از همه جلب توجه می‌کند، نقش رهبران این کشورها در توسعه و پیشرفت کشورهاشان بود. این نقش چنان پررنگ و بااهمیت است که اصولاً توسعه هرکدام از این کشور، با نام یک رهبری سیاسی پیوند خورده است؛ دنگ شیائوپینگ در چین؛ ماهاتیر محمد در مالزی؛ لی کوان یو در سنگاپور و حتی ژنرال پارک در کره جنوبی.

پس اگر با این فرضیه روشن شروع کرد که فصل مشترک و پایه ثابت تمام این کشورها برای توسعه، وجود رهبرانی خردمند و حکیم است که توانستند با در پیش گرفتن سیاست های مناسب، مسیر توسعه خود را هموار کنند، سؤالی که مطرح می شد، این بود که این رهبران از چه شاخص های و مولفه هایی مشترکی برخوردار بودند که به آن ها اجازه و توانایی ایجاد چنین توسعه ای را می داد. رمز موفقیت و شاخص کلیدی این رهبران را می توان در مفهوم عقلانیت استراتژیک رهبری خلاصه کرد. مفهومی که با شاخص هایی همچون خیال محدود به جای خیال نامحدود؛ تراژیک اندیشی سیاسی؛ ایجاد اعتماد؛ داشتن نظریات معتبر؛ پذیرش مسئولیت؛ متناسب سازی راهکارها با مسائل؛ عمل گرایی رهبران؛ داشتن سازوکارهای خود اصلاحی و نوگرایی گذشته نگر عینی می شود. هرچند نمی توان عقلانیت استراتژیک رهبری را محدود به این ویژگی ها و شاخص ها دانست، اما هم می تواند نقطه شروعی برای رهبران، جهت عبرت آموزی از تجربه دیگران همتایان موفق خود باشد و هم سرآغازی برای بحث های آکادمیک بیشتر در باب این مفهوم.

منابع

- اسنایدر، تیموتی ب (۱۴۰۰)، در مسیر ناآزادی، مترجم: هادی شاهی، تهران: نشر کتاب پارسه.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۷)، رابطه عقلانیت با توسعه یافتگی سیاسی - اجتماعی: بررسی تئوریک با اشاره به تجربیات آلمان و کره جنوبی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع).
- افخمی، علی اشرف (۱۴۰۰)، معمای توسعه؛ تجربه ماهاتیر محمد و مالزی، تهران: انتشارات کتاب نیسان.
- افخمی، علی اشرف (۱۴۰۱)، معماری توسعه؛ تجربه لی کوان یو و سنگاپور، تهران: انتشارات کتاب نیسان.
- پینکر، استیون (۱۴۰۰)، لوح سپید؛ انکار مدرن ذات بشر، مترجم: بهزاد سروی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- پینکر، استیون (۱۴۰۱)، عقلانیت؛ چیست؟ چرا کمیاب به نظر می رسد؟ چرا اهمیت دارد؟ مترجم: کیوان شعبانی مقدم، تهران: اشارات طرح نو.
- تاکمن، باربارا (۱۳۹۴)، تاریخ بی خردی؛ از تروا تا ویتنام، مترجم: حسن کامشاد، تهران: انتشارات کارنامه.
- تامپسون، مارک آر (۱۴۰۱)، نوگرایی اقتدارگرایانه در آسیای شرقی، مترجم: احمد موثقی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- دایموند، جرد (۱۳۹۸)، آشوب: نقطه عطف برای کشورهای آشوب زده، مترجم: اصلا ن قودچانی، تهران: طرح نو.
- زکریا، فرید (۱۳۸۴)، آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی، مترجم: امیرحسین نوروزی، تهران: انتشارات طرح نو.
- زکریا، فرید (۱۳۸۸)، جهان پسا آمریکایی، ترجمه: احمد علیقلیان، تهران: انتشارات طرح نو.
- زکریا، فرید (۱۳۹۸)، از ثروت به قدرت؛ ریشه های نامتعارف نقش جهانی آمریکا، مترجمان: محسن

- توکلیان و دیگران، تهران: انتشارات روزنه.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۱)، عقلانیت و توسعه‌نیافتگی ایران، تهران: انتشارات فرزانه روز.
 - سیف، احمد (۱۳۸۰)، استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران، تهران: رسانش.
 - عظیمی، حسین (۱۳۹۷)، اقتصاد ایران امروز، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
 - فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۶)، نظم و زوال سیاسی، مترجم: رحمن قهرمان پور، تهران: انتشارات روزنه.
 - فوکویاما، فرانسیس (۱۴۰۰)، اعتماد، مترجم: سید علیرضا بهشتی شیرازی، تهران: انتشارات روزنه.
 - قریب، حسین (۱۳۹۷)، عقلانیت نوین در چین، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.
 - کاپلان، رابرت (۱۴۰۲)، ذهن تراژیک؛ ترس، تقدیر و بار مسئولیت قدرت، مترجم: امیرحسین مهدی زاده، تهران: نشر همان.
 - کانمن، دنیل (۱۴۰۲)، نويز، مترجم: مهیار حسنی، تهران: انتشارات ملیکان.
 - کانمن، دنیل و تورسکی، آموس (۱۴۰۱)، تفکر کند و سریع، مترجم: نغمه رضوی، تهران: انتشارات هرمزد.
 - کسینجر، هنری (۱۴۰۲)، رهبری؛ شش راهبرد جهانی، مترجم: امیرحسین مهدی زاده، تهران: نشر همان.
 - کندی، جان. اف. (۱۳۴۲)، سیمای شجاعان، مترجم: ابراهیم خواجه‌نوری، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.
 - گرینت، کیت (۱۴۰۰)، رهبری؛ درآمدی کوتاه. مترجم: ابراهیم توبه یانی و سید عبدالحمید طباطبایی لطفی، تهران: انتشارات لوگوس.
 - گودمن، دیوید (۱۳۹۷)، کتاب چین: مرد کوچک با گام‌های بزرگ، مترجم: سجاد امیری، تهران: دنیای اقتصاد.
 - الگی، رابرت (۱۳۹۹)، مطالعه رهبری سیاسی، مترجم: شقایق حیدری و محمد پورنامداری، تهران: نشر قصیده‌سرا.
 - لی، دائو کویی (۱۴۰۳)، جهان‌بینی چین، مترجم: محمدرضا نوروز پور، تهران: انتشارات خبر امروز.
 - مارکس، کارل (۱۳۸۵)، سرمایه، مترجم: ایرج اسکندری، تهران: بی‌نا.
 - ماکسول، جان. جی (۱۴۰۱)، صفات بایسته یک رهبر، مترجم: امیرعلی فتح الهی، تهران: انتشارات نیک‌فرجام.
 - محبوبانی، کیشور (۱۴۰۱)، چین و غرب: آیا چین و غرب تهدیدی برای نظم لیبرال است؟، مترجم: علی ایرانمنش، تهران: نشر علم.
 - مرشایمر، جان جی و روزاتو، سباستین (۱۴۰۲)، دولت‌ها چگونه فکر می‌کنند، مترجم: ابوالفضل بازرگان، قم: کتابستان معرفت.
 - مقدری، مهدی (۱۴۰۰)، حکمرانی خوب و توسعه، تهران: نگاه معاصر.
 - مک میلان، مارگارت (۱۴۰۲)، جنگ‌ها چگونه ما را تغییر دادند؟، مترجم: سودابه قیصری، تهران: نشر کتاب پارسه.

- ملکی، علی (۱۳۸۷)، «پوپر و اصل عقلانیت و نظریه‌های اقتصادی»، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال چهارم، شماره ۳، پاییز، ص ۱۰۳-۱۳۶.
- میلانی، عباس (۱۴۰۲)، سیاست، تجدد و فرهنگ، تهران: فرهنگ نشر نو.
- نای، جوزف (۱۳۸۷)، رهبری و قدرت هوشمند، مترجمان: محمدرضا گلشن پژوه و الهام شوشتری زاده، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- نیکسون، ریچارد (۱۳۷۱)، رهبران؛ کسانی که دنیا را تغییر دادند، مترجم: کاظم عمادی، تهران: انتشارات عطائی.
- وبر، ایزابلا (۱۴۰۱)، کتاب چین چگونه از شوک‌درمانی گریخت، مترجم: فرزانه چهاربند، تهران: انتشارات نهادگرا.
- هیونگ ای، کیم (۱۳۹۶)، کره جنوبی: ژنرال توسعه، مترجم: جواد قربانی آتانی، تهران: دنیای اقتصاد.

References

- Afkhami, Ali Ashraf (2021), The Development Puzzle: The Experience of Mahathir Mohammad and Malaysia, Tehran: Nissan Book Publishing. [In Persian]
- Afkhami, Ali Ashraf (2022), The Architecture of Development: The Experience of Lee Kuan Yew and Singapore, Tehran: Nissan Book Publishing. [In Persian]
- Apter, David. (1958), A Comparative Method for the Study of Politics, American Journal of Sociology, Vol. 64, No. 3, pp 221-237.
- Azimi, Hossein (2018), Economy of Iran Today, 3rd edition, Tehran: Ney Publications. [In Persian]
- Barber, James D. (1972), The Presidential Character: Predicting Performance in the White House, Englewood Cliffs NJ, Prentic-Hall Inc.
- Bass. M. Bernard. (1998), Transformation Leadership: industrial, military and Educational Impact, Mahwah, NJ: Lawrence Erlaum.
- Bell, Daniel. (2015), The China Model: Political Meritocracy and the Limits of Democracy. Princeton: Princeton University Press.
- Burns, James Macgregor. (1987), Leadership, New York: Harper and Row
- Charles C. Kulak. (1999), The Strategic Corpora: Leadership in the Three Block War, Marines Magazine, Vol. 83, No. 1: pp 18-32.
- Diamond, Jared (2019), Chaos: A Turning Point for Chaotic Countries, translated by Aslan Ghodchani, Tehran: Tarh No. [In Persian]
- Eftekhari, Asghar (2008), The Relationship between Rationality and Socio-Political Development: A Theoretical Study with Reference to the Experiences of Germany and South Korea, Master's Thesis, Imam Sadeq University. [In Persian]
- Elgay, Robert (2019), A Study of Political Leadership, translated by Shaghayegh Heidari and Mohammad Pournamdari, Tehran: Qaseeda Sara Publishing House. [In Persian]
- Epstein, D. L., Bates, R., Goldstone, J., Kristensen, I., & O'Halloran, S. (2006), Democratic transitions. American journal of political science, 50(3), 551-569.
- Fukuyama, Francis (2017), Order and Political Decline, translated by Rahman Ghahraman-pour, Tehran: Rozena Publications. [In Persian]

- Fukuyama, Francis (2017), Trust, translated by Seyyed Alireza Beheshti Shirazi, Tehran: Rozena Publications. [In Persian]
- Gharib, Hossein (2018), New Rationality in China, Tehran: Humanities Research Institute Publications. [In Persian]
- Gigerenzer, Gerd. (2021), Axiomatic Rationality and Ecological Rationality, Synthese, 198, pp. 3547-3564.
- Glaeser, E. L., Ponzetto, G. A. M., & Shleifer, A. (2007), Why does democracy need education? Journal of Economic Growth, 12(2), 77-99.
- Goodman, David (2018), China: A Small Man with Giant Steps, translated by Sajjad Amiri, Tehran: Donya Eqtesad. [In Persian]
- Greenstein, Fred. I. (2009), The Presidential Difference: Leadership Style From FDR to Barack Obama, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Grint, Keith (2021). Leadership: A Short Introduction. Translated by Ebrahim Tobeyani and Seyyed Abdolhamid Tabatabaei Lotfi, Tehran: Logos Publications. [In Persian]
- Harari, Yuval Noah .(2024). Nexus: A Brief History of Information Networks from the Stone Age to AI. New York: Harper.
- Hyung Ae, Kim (2017), South Korea: General Development, translated by Javad Ghorbani Atani, Tehran: Donyaye Eqtesad. [In Persian]
- James, William (2001), Pragmatism, translated by Abdolkarim Rashidian, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
- James, William (2005), Great Men and their Environment, Vol, 8. Kessinger Publishing, Whitefish: Kessinger Publishing.
- Kahneman, D. & Tversky, A. (1996), On the reality of cognitive illusions. Psychological Review, 103(3), 582-591.
- Kahneman, Daniel (2019), Noise, translated by Mahyar Hassani, Tehran: Melikan Publications. [In Persian]
- Kahneman, Daniel, and Tversky, Amos (2022), Thinking Slow and Fast, translated by Naghmeh Razavi, Tehran: Hormozd Publications. [In Persian]
- Kaplan, Robert (2019), The Tragic Mind: Fear, Destiny, and the Burden of Power, translated by Amirhossein Mehdizadeh, Tehran: Haman. [In Persian]
- Kennedy, John. F. (1963), The Face of the Brave, translated by Ebrahim Khajeh Nouri, Tehran: Pocket Books Publications. [In Persian]
- Kissinger, Henry (2022), Leadership: Six Global Strategies, translated by Amirhossein Mehdizadeh, Tehran: Heman Publications. [In Persian]
- Leekuanew.(2015), In his own words: Make the right decisions, even if they are, <https://www.straitstimes.com/singapore/in-his-own-words-make-the-right-decisions-even-if-they-are-unpopular>
- Li, Dao Kuei (2003), China's Worldview, translated by Mohammad Reza Nowruz Pour, Tehran: Khabar Emrooz Publishing House. [In Persian]
- Lipset, S. M. (1959), Some social requisites of democracy: Economic development and political legitimacy. American political science review, 53(1), 69-105.
- Macmillan, Margaret (1988), How did wars change us?, Translated by: Sudabeh Qaysari, Tehran: Parse Book Publishing. [In Persian]
- Mahabubani, Kishore (2001), China and the West: Are China and the West a Threat to the Liberal Order?, translated by Ali Iranmanesh, Tehran: Alam Publishing House. [In Persian]

- Maleki, Ali (2008), Popper and the Principle of Rationality and Economic Theories, *Philosophy Quarterly*, Vol. 4, No. 3, pp. 103-136. [In Persian]
- Marx, Karl (2006), *Capital*, translated by Iraj Eskandari, Tehran: Bina. [In Persian]
- Maxwell, John. J. (2001), *Qualities of a Leader*, translated by Amir Ali Fatholahi, Tehran: Nikfarjam Publishing House. [In Persian]
- Mearsheimer, John J. and Rosato, Sebastian (2023), *How Governments Think*, Translated by Abolfazl Bazargan, Qom: Kebatasan Marafat. [In Persian]
- Milani, Abbas (2008), *Politics, Modernity and Culture*, Tehran: Farhang Nashr Nou. [In Persian]
- Mirsepasi, Ali (2015), *Ethics in the Public Sphere*, Tehran: Sales Publishing. [In Persian]
- Mirsepassi, Ali. (2010), *Democracy in Modern Iran Islam, Culture, and Political Change*, New York: New York University Press.
- Moghadari, Mehdi (2021), *Good Governance and Development*, Tehran: Negah Moasar. [In Persian]
- Nixon, Richard (1992), *Leaders: Those Who Changed the World*, Translated by Kazem Emadi, Tehran: Ataei Publishing. [In Persian]
- Nye, Joseph (2008), *Leadership and Intelligent Power*, Translated by: Mohammad Reza Golshan Pajouh and Elham Shooshtarizadeh, Tehran: Abrar Moasar Institute. [In Persian]
- Paine, S. C. M. (2017), *The Japanese Empire Grand Strategy from the Meiji Restoration to the Pacific War*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Pinker, Steven (2021), *The Whiteboard: The Modern Denial of Human Nature*, translated by Behzad Sarvi, Tehran: Negah Moaser Publishing. [In Persian]
- Pinker, Steven (2022), *Rationality: What is it? Why does it seem rare? Why does it matter?* Translated by Keyvan Shabani Moghadam, Tehran: Entsharat Tarh No. [In Persian]
- Saree-e-Qalam, Mahmoud (2002), *Rationality and Underdevelopment of Iran*, Tehran: Farzan Rooz Publications. [In Persian]
- Seif, Ahmad (2000), *Tyranny: The Problem of Ownership and Capital Accumulation in Iran*. Tehran: Rasansh. [In Persian]
- Snyder, Timothy B. (2021), *On the Path to Unfreedom*, translated by Hadi Shahi, Tehran: Parse Book Publishing House. [In Persian]
- Thompson, Mark R. (2001), *Authoritarian Modernism in East Asia*, translated by Ahmad Mousaghi, Tehran: Negah Moasar Publishing House. [In Persian]
- Tuckman, Barbara (2015), *A History of Ignorance: From Troy to Vietnam*, translated by Hassan Kamshad, Tehran: Karnameh Publications. [In Persian]
- Wain, B. (2009), *Malaysian Maverick: Mahathir Mohamad in Turbulent Times*. Palgrave Macmillan.
- Weber, Isabella (2001), *How China Escaped Shock Therapy*, translated by Farzaneh Chaharband, Tehran: Institutional Publications. [In Persian]
- Zakaria, Farid (2005), *The Future of Freedom: The Priority of Liberalism over Democracy*, translated by Amir Hossein Norouzi, Tehran: Tarh No. [In Persian]
- Zakaria, Farid (2009), *The Post-American World*, translated by Ahmad Ali Qolian, Tehran: Tarh No. [In Persian]
- Zakaria, Farid (2019), *From Wealth to Power: The Unconventional Origins of America's Global Role*, translated by Mohsen Tavakolian and others, Tehran: Rozena Publications. [In Persian]